## روایاتی از ائمه علیهم السلام در تفسیر آیه ألست بربّكم

أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 عرض شد راجع به مسئله عالم ذر روایاتی از ائمه علیهم السلام وجود دارد كه در مقام تفسیر آیه ألست بربّكم می‌باشند و آیه كه می‌فرماید وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلي أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلي شَهِدْنا[[1]](#footnote-1) این آیه دلالت بر وجود عالمی می‌كند غیر از عالم ظهور و شهادت، كه در آن عالم همگی اقرار به توحید و همین‌طور اقرار به آثار توحید و ولایت داشتند، و منتها همان‌طوری كه در بعضی از روایات هست[[2]](#footnote-2)، بعضی از افراد، با ظهورشان، آن اقرار متفاوت بود، و بعضی‌ها با ظهورشان آن اقرار موافق بود. كه آن‌چه كه در آن عالم وجود داشته، به عینه، در این عالم ظهور خارجی و تحقق خارجی پیدا می‌كند.

 حال صرف نظر از آن‌چه كه در مباحث علم عنائی و ثابتات نسبت به تمام عالم وجود صحبت‌هایی خدمت رفقا عرض كردیم، می‌خواهیم ببینیم كه در این زمینه روایات چه دلالتی دارند و بعد از آن به این مسئله بپردازیم كه افرادی كه قائل هستند بر این‌كه این آیه دلالت بر وجود عالم ذر ندارد، آن‌ها استدلالشان چیست؟ و همین‌طور مُثبتین نسبت به دلالت آیه، آن‌ها به چه ادله‌ای متشبث می‌شوند.

 حالا روایاتی كه در این زمینه هست، امروز آن روایات را قرائت می‌كنیم، ولی بیشتر صحبت در این است كه بدون این روایات، این آیاتی كه در این مسئله هست، دلالت بر چه می‌كند؟ واقعاً دلالت بر یك حقیقت متحققه عینیه خارجیه در همین دنیا دارد؟ ما غیر از این دنیا كه چیز دیگری نداریم! همین است دیگر. یعنی از نظر تحقق خارجی، همین است كه در مرئی و منظر همه است. هركسی یك بدو تولدی دارد و یك انتهایی دارد. این مدت را دنیای شخص گفته می‌شود. در این دنیا یا این‌كه از زمره مؤمنین است و اقرار به توحید و آثار و لوازم توحید است، یا این‌كه از زمره معاندین است و اقرار به این مسئله ندارد و منكر است. و یا این‌كه از زمره مستضعفین است كه به طور كلی اصلًا، این قضیه برای او مطرح نشده و نسبت به آن فكر نكرده.

 و این قضیه مستضعفین هم خیلی قضیه عجیبی است. كه ما همین‌طور تصور می‌كنیم، تا یك اسم مستضعفین می‌آید، فرض می‌كنیم كه آن‌هایی كه در جنگل‌های آمازون و این‌ها هستند فقط آن‌ها مستضعف هستند! افرادی كه در بلاد بعیده، كه اصلًا اسم و رسمی از معارف به آن‌ها نرسیده، مستضعف به آن‌ها می‌گویند. در حالی كه مستضعف همین افراد داخل در خود مملكت‌ها هستند و همان اشخاصی كه در همین‌جا هستند، این‌ها مستضعف هستند به جهت این‌كه معارف به آن‌ها نرسیده و به گوش آن‌ها نرسیده، و این خیلی عجیب است[[3]](#footnote-3).

 بنده به یاد دارم در آن زمانی كه مرحوم والد به مشهد مشرف شده بودند، وقتی مشرف شده بودند، یك كسی از اقوام آمده بود برای دیدن ایشان، البته بعد از چند سالی و دو سه سالی گذشته بود، و آمد برای دید و برای بازدید و ماهم رفتیم.

 در ضمن صحبت، ایشان گفتند كه من دیدم این مردم انقلاب كرده‌اند بر علیه دستگاه، بر علیه ظلم، بر علیه نظام كه نظام مخالف دین، و دست‌نشانده، این‌ها قیام كردند، انقلاب كردند و خون دادند، بچه‌هاشان، پدر، مادر، و حقیقت در واقع حقیقت اسلام بود، و این‌ها به خاطر اسلام این كار را كردند، یعنی كاری كه انجام شد، این بود كه خدایا ما به دنبال اسلام می‌خواهیم بگردیم، اسلام تا به حال نمی‌گذاشتند به گوش مردم برسد، نمی‌گذاشتند از مسائلش ما سر در بیاوریم، از نماز جمعه‌اش نمی‌گذاشتند ما سردربیاوریم، از مسائل سیاسی‌اش نمی‌گذاشتند تا به حال ما سردربیاوریم، از مسائل اقتصادی، از ارتباط با سایرین، از حقائقش، از آن‌چه كه باید یك مسلمان برای تعالی روح و تهذیب نفس باید به آن بپردازد؛ این‌ها نمی‌گذاشتند ما بفهمیم، حالا آمدیم و می‌خواهیم انقلاب كنیم و این نظام را برگردانیم به یك نظام اسلامی، به یك نظام توحیدی، به یك نظامی كه شعارش شعار توحید باشد، شعارش شعار ولایت باشد، شعارش شعار امام زمان باشد، امام زمان را بیاوریم در مملكتمان، امام زمان را بیاوریم در میان خانواده‌مان و به خاطر این مسئله ما آمدیم این كار را كردیم.

 حالا آمدیم این كار را كردیم، تمام شد، حالا چه؟! حالا كه انجام دادیم، و آن نظام گذشته سقوط كرد، و دست خدا هم پشت سر قضیه و مسئله بود، حالا چه كنیم؟ نصف قضیه درست شد. آن نظام طاغوت و نظام فاسد، آن نظام رفت. نظام دست‌نشانده استعمار آن نظام رفت، و حالا به جایش نظام توحید آوردیم. حالا از توحید چه می‌دانیم؟ از امامت چه می‌دانیم؟ از معاد چه می‌دانیم؟ از معارف چه می‌دانیم؟ درست شد؟

 ایشان می‌فرمودند من دیدم كه این مردم حالا كه آمدند، حالا چه دستشان هست؟ هیچ! هیچ دستشان نیست. چون یك افرادی هستند كه از یك نظامی پایشان را برداشته‌اند و گذاشته‌اند در یك نظام دیگر و نظامی كه آماده برای این‌گونه مطالب و آماده برای نشر این‌گونه مسائل هست.

 حالا صحبت در این است كه چه كسی می‌تواند آن معارف را نشر بدهد؟ صحبت این‌جاست. و این‌جا بود كه من احساس وظیفه كردم، ایشان می‌فرمودند احساس تكلیف كردم كه بیایم معارفی كه الآن به درد این مردم می‌خورد و تا به حال به گوششان نرسیده بود و به گوششان این مسائل نرسیده، آن‌ها را بیایم بگویم خب بفرمایید! شما آمدید و انقلاب كردید و از یك نظام دست برداشتید و می‌خواهید حالا مملكتتان را اسلامی كنید، مملكتتان را مملكت توحیدی و ولائی كنید، خب بفرمایید! این هم مبانی و این هم عقائد و این‌هم آن‌چه را كه باید به آن ترتیب اثر بدهید.

 به همین جهت بود كه من هجرت كردم و آمدم در مشهد كه زمینه‌ای پیدا كنم برای این‌كه این مسائل را خب به گوششان برسانم[[4]](#footnote-4).

 واقعاً عجیب است. یعنی همین است! شما الآن نگاه كنید، ببینید كه افرادی كه می‌آیند و به ما مراجعه می‌كنند می‌گویند آقا ما مطالبی كه در كتاب‌های پدر شما می‌بینیم جایی ندیده‌ایم! ندیده‌ایم! این می‌شود چه؟ این می‌شود مستضعف دیگر!

 می‌گوید ما جایی ندیده‌ایم! و این همانی است كه سال‌ها به دنبالش هستیم و به خصوص كه حالا مدت‌هاست از این قضیه گذشته و این مسئله تازگی برای به اشخاص دارد.

 شما خیال می‌كنید مستضعف فقط یك مشت افرادی كه در جنگل زندگی می‌كنند و فقط ساترشان عبارت است از برگ درختان، آن هم اگر داشته باشند؟!

 نه! این نیست قضیه. این مسئله برمی‌گردد به آن محیطی كه در آن محیط اجازه شنیدن مطالب حقّه داده می‌شود یا داده نمی‌شود. مسئله به این برمی‌گردد. و لذا شما می‌بینید كه وقتی كه افراد در زمان امیرالمؤمنین می‌شنیدند كه علی در محراب كشته شده، این‌ها واقعاً تعجب می‌كردند! می‌گفتند آقا، علی كه به ما تا حالا می‌گفتند این نماز نمی‌خواند! این كه نماز نمی‌خواند! این در محراب چه كار می‌كرده!؟ می‌گویند در محراب كشته شده هم درست است دیگر اخبار همه می‌رود می‌رسد، یك نفر دو نفر سه نفر می‌گویند نه این درست است قضیه، در این كه در محراب كشته شده درست است، آخر علی در محراب چه كار می‌كرده[[5]](#footnote-5)؟!

 توجه كنید كه چطور حكومت می‌تواند قلب واقعیات را، مسئله را برگرداند، چه افرادی را به كار گیرد، از چه نقشه‌هایی بتواند بهره ببرد، چه ترفندهایی بتواند بزند كه اصلًا یك نظر دیگر و یك طریق دیگر و یك چیز دیگر ...

 اصلًا خیلی مسئله عجیب است، كه این چطور آدم می‌تواند از روش‌های مختلف برای القاء یك هدف، و القاء یك مقصد می‌تواند از روش‌های مختلف استفاده كند و شخص را به طور كلی به او یك ذهنیتی بدهد كه آن ذهنیت درست مقابل آن واقعیت خارجی باشد. درست شد؟

 این آیه عجیب آیه‌ای است! كه چطور مثلًا افراد مستضعف پیدا می‌شوند و در حالی كه هنوز ذهنیتی در این‌ها نبوده.

 اصلًا گاهی اوقات وقتی كه آدم بعضی از مسائل را مطرح می‌كند، حتی هضمش برای خیلی از خواص مشكل است! یعنی یك مطالبی است كه حتی خواص هم نشنیده‌اند.

 بالاخره یك شخصی كه می‌خواهد یك برداشتی پیدا كند این برداشت كه از اهوا نمی‌آید! یا از زمین كه نمی‌جوشد! یا باید كتابی را بخواند، یا باید یك حرفی را بشنود، یا این‌كه فرض كنید كه اگر بشود از ملكوتی، از جایی، خلاصه به یك نحوه‌ای.

 خب شما ببینید مسائل چطوری مطرح می‌شود، و حقائق چگونه مخفی می‌شود كه وقتی انسان یك مطلبی را می‌خواهد به یكی بگوید، تعجب می‌كند: چه داری می‌گویی؟! شما هم كه دیگر خیلی داغش كردید! شما هم كه دیگر خیلی آتشش را زیاد می‌كنید!

 اما وقتی این قضیه می‌گذرد، سال‌ها می‌گذرد، فلان و این حرف‌ها، یك دفعه كم‌كم كم‌كم، عجب! پس مسائل این‌طوری بود! پس قضایا این‌طوری بوده!

 حالا این افرادی كه می‌گویند عجب عجب، خب تا حالا مستضعف بوده‌اند دیگر! مستضعف پس كه می‌گویند؟ همین دیگر! همین كه در تحت یك شرائطی قرار می‌گیرد كه نمی‌تواند اطلاعات خودش را نمی‌تواند اطلاعات صحیحی قرار بدهد. فردی را ندارد كه از آن فرد سؤال كند، كتابی را ندارد كه به آن مراجعه كند و از آن طرف هم كه خودش علم غیب ندارد كه بتواند صحیح را از سقیم بتواند تشخیص بدهد، در یك فضاء بسته شده اطلاعاتی رشد می‌كند، و بار می‌آید در آن فضا می‌آید و شكل می‌گیرد. حالا تا این شكل‌گیری كی از او بیفتد و چقدر فرض كنید مسائل مختلف گفته بشود و چقدر فرض بكنید كه مطالب گوناگون بشنود، تازه بگوید عجب ما چه اشتباهی كردیم، ما چه مسئله‌ای داشتیم و چقدر خلاصه به این قضیه ...

 این خلاصه قضیه مستضعفین خیلی مسئله مهمی است، خیلی این قضیه مهمی است، و هرچه انسان روی این قضیه استضعاف فكر بكند و كار بكند كم است و به نتایج خیلی خوبی از این نظر می‌رسد.

 خب این به اصطلاح سه دسته‌در آن‌جا بودند و آمدند در این دنیا ظهورش به این كیفیت است.

 حالا روایاتی كه در این‌جا هست، این روایات را ما می‌خوانیم و ان‌شاءالله امروز بعضی‌اش را و اگر شد فردا بعض دیگرش را و تا این‌كه به این مسئله برسیم كه اصلًا خود یك سیمائی از این قضیه عالم ذر برای ما حاصل بشود، كه بعد از آن بتوانیم برسیم به این آیات و همین‌طور آیات دیگری كه می‌تواند در این زمینه مؤید این آیات قرار بگیرد.

 این روایات كه مرحوم علّامه در بحث روایی آورده‌اند[[6]](#footnote-6)، یكی روایت كافی است كه سندش سند صحیح است، از حمران، از أبی‌جعفر ـ از امام باقر ـ كه حضرت می‌فرمایند: إِنَّ الله تَبَارَكَ وَ تَعَالَة حَیثُ خَلَقَ الْخَلْقَ خَلَقَ مَاءً عَذْباً وَ مَاءً مَالِحاً أُجَاجاً فَامْتَزَجَ الْمَاءَانِ فَأَخَذَ طِیناً مِنْ أَدِیمِ الْأَرْضِ فَعَرَكَهُ عَرْكاً شَدِیداً فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْیمِینِ وَ هُمْ فِیهِمْ كَالذَّرِّ یدِبُّونَ إِلَة الْجَنَّه بِسَلَامٍ وَ قَالَ لِأَصْحَابِ الشِّمَالِ یدِبُّونَ إِلَة النَّارِ وَ لَا أُبَالِی ثُمَّ قَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلة شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا یوْمَ الْقِیامَه إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِین[[7]](#footnote-7)

 . این یك روایت است كه كیفیت خلقت افراد را حضرت بیان می‌كنند و آن میزان تحقق ایمان و ارتباط را در افراد كه كم است، زیاد است، مساوی است، مراتب مختلف ایمان به این نحوه در این‌جا در آن عالم بیان می‌شود. و در همین كافی به اسناد عبدالله بن سنان است از امام صادق علیه السلام كه عبدالله بن سنان می‌گوید: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ الله عَزَّ وَ جَلَّ ـ فِطْرَتَ الله الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیها مَا تِلْكَ الْفِطْرَه قَالَ هِی الْإِسْلَامُ فَطَرَهُمُ الله حِینَ أَخَذَ مِیثَاقَهُمْ عَلَة التَّوْحِیدِ قَالَ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ فِیهِ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ[[8]](#footnote-8).

 و این هم یك روایت است. كه همه این روایات دلالت می‌كند بر این‌كه این مسئله قبل از این عالم بوده. باز روایت‌های أصرح از این‌ها هم وجود دارد.

 در تفسیر عیاشی و خصائص سید رضی، اصبغ بن نباته از علی علیه السلام، قال اتاه ابن كوّاء ... ابن كواء یكی از افراد در زمان امیرالمؤمنین بود كه می‌آمد و گاهی سؤالاتی می‌كرد و سؤالاتش هم بیشتر جهات عقلی داشت.

 قال: یا أمیر المؤمنین، أخبرنی عن الله تبارك و تعالة، هل كلم أحداً من ولد آدم قبل موسة؟ فقال علی: قد كلم الله جمیع خلقه برهم و فاجرهم، و ردوا علیه الجواب ثقل ذلك علة ابن الكواء و لم یعرفه

و نفهمید حضرت چه می‌گویند.

 فقال له: كیف كان ذلك، یا أمیر المؤمنین؟ فقال له: «أو ما تقرأ كتاب الله إذ یقول لنبیه: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلة أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلة فقد أسمعهم كلامه و ردوا علیه الجواب، كما تسمع فی قول الله یا بن الكواء: قالُوا بَلي

كه قالوا بلي اشاره به این قضیه دارد.

 فقال لهم: إنی أنا الله لا إله إلا أنا، و أنا الرحمن الرحیم، فأقروا له بالطاعه و الربوبیه

این دلالت می‌كند بر این‌كه این، قبل از خلقت این عالم بوده، این مسئله كه دیگر بسیار صریح است.

 و میز الرسل و الأنبیاء و الأوصیاء و أمر الخلق بطاعتهم، فأقروا بذلك فی المیثاق، فقالت الملائكه عند إقرارهم بذلك: آن‌ها می‌گویند: شَهِدْنا علیكم یا بنی آدم أن تَقُولُوا یوْمَ الْقِیامَه إِنَّا كُنَّا عَنْ هذا غافِلِین[[9]](#footnote-9)

 یك وقت روز قیامت نیایید به ما بگویید به ما نگفتندها! ما نسبت به این مسئله [جاهل بوده ایم‌]. لذا این مسئله، همین مسئله فطری است كه اشخاص واقعیت را می‌دانند، اینی كه یك شیئی می‌دانند. و این بحثی است كه البته مرحوم صدر المتألهین هم آن رامطرح كرده است. حالا ما می‌آییم در مباحث اسفار در جلد ششم به خصوص، در آن‌جا بیان می‌كنیم كه چگونه همه این اشیائی كه در این عالم وجود دارد، همه این‌ها یك نسخه بدل آن چیزی است كه در آن جهات مافوق وجود دارد، در آن عوالم ربوبی وجود دارد، یعنی در واقع یك حقیقت است كه از آن‌جا تنازل پیدا می‌كند و ظهورش در این عالم به این كیفیت درمی‌آید.

 پس این عالم، آن‌چه كه در این عالم هست، یك تافته جدا بافته از سایر عوالم ربوبی نیست، بلكه ظهوری است از آن‌چه كه در آن مسئله در قضیه پشت پرده در آن‌جا وجود داشته و در همان‌جا نسبت به این مطلب مسائل روشن شده.

 به عبارت دیگر، ما خیال می‌كنیم آن‌چه كه در این عالم است عالم اختیار است، در حالتی كه ما اختیار و غیر اختیارمان را گذرانده‌ایم! دوره اصلمان را كه نسخه اصل است ما گذرانده‌ایم و حالا این نسخه زیراكسش را دارند به ما نشان می‌دهند كه در این عالم داریم حركت می‌كنیم و در این عالم داریم سیر می‌كنیم و در این عالم داریم كار می‌كنیم و به طور كلی غافلیم از آن‌چه كه كار اصلی را خلاصه این كه دارد انجام می‌دهد و چه شخصی دارد انجام می‌دهد. آن حقیقت وجودیه‌ای كه در آن عالم بوده، آن حقیقت وجودیه اصل است بر خلاف تصور ما كه این ظهورات در این عالم را اصل می‌دانیم و اصلًا التفاتی به این مسئله نداریم، آن حقیقت وجودیه كه در آن عالم تحقق پیدا كرده، اصل آن بوده، اختیار در آن‌جا بوده، مؤمن و كافر در آن‌جا بوده و آن فعل در آن‌جا انجام شده، امام حسین شهادت را در همان‌جا قبول كرده و پذیرفته، منتها در این عالم دارد آن كپی آن‌چه را كه در آن عالم پذیرفته دارد در این عالم دارد به منصه ظهور می‌آورد[[10]](#footnote-10). اگر در آن عالم اختیار شهادت نمی‌كرد، هیهات بود كه كربلایی در این‌جا تحقق پیدا كند. آن جناب یزید و ابن زیادی كه آمدند و این مسائل را به وجود آوردند، در همان عالم اختیار كردند مسئله را، در همان عالم اختیار كردند و اگر در آن عالم جور دیگری اختیار می‌كردند دیگر هیچ وقت این یزید آن یزید نبود، یك یزید دیگری بود؛ آن یزیدی نبود كه مقابل امام حسین بایستد، درست شد؟

 و به قول خواجه عبدالله ایشان كه می‌فرماید: الهی همه از آخر ترسند و ما از اوّل[[11]](#footnote-11)!

 كه در اوّل چه گذشته؟! منتها چیزی كه هست، آن را به ما نشان نمی‌دهند كه یك وقتی خلاصه ـ ضعیف هستیم دیگر! ـ یك وقتی می‌آییم هنگ می‌كنیم، قاطی می‌كنیم، اگر بگویند كه آقا شما یك ماه دیگر ان‌شاءالله ریق رحمت را سر می‌كشید، همین الآن به جای یك ماه دیگر همین الآن غش می‌كنیم می‌افتیم می‌میریم، یك ماه زودتر هم تازه از موعد خدا ...

 به طرف گفته بودند ـ در مشهد یك بنده خدایی بود، یكی از آقایان. سرطان گرفته بود ـ گفتند شش ماه دیگر می‌میری. این بدبخت همچنان دق كرد كه یك ماهه مرد! یعنی پنج ماه هم از اینی كه دكترها گفته بودند، پنج ماه هم جلو انداخت!

 در را بسته بود، كسی را راه نمی‌داد!

ـ بابا آمده‌ایم عیادتت!

ـ بروید پی كارتان! من دارم می‌میرم! عیادت من به سرتان بخورد! اگر می‌توانید بیایید من را خوبم كنید، عیادت می‌خواهید چه كار كنید؟!

 یك ماهه مرد! پنج ماه زودتر! دكترها گفتند بابا این شش ماه می‌توانست دوام بیاورد، این بیچاره حالا حالا دوام می آورد، چند ماه دارو مصرف بكنید ..

 این حالا پنج ماه زودتر رفت. خب اگر آن موقع قضیه معلوم بشود كه خلاصه چه بوده، خلق خدا می‌گوید برو بابا پی كارت ما كه معلوم است كه آخرمان به كجا می‌رسد، ولش كن بگذار هرچه ...

 لذا مصلحت بر این است كه آن‌ها فعلًا مخفی بماند تا این‌كه خلاصه این نظام به هم نخورد ... همین نظام بر حال خودش و بر كیفیت خودش باقی بماند. درست شد؟

 این مسئله در این‌جا شكل گرفته و همه‌اش در آن‌جا بوده. منتها برای بعضی‌ها روشن می‌شود، برای بعضی‌ها معین می‌شود.

 مرحوم آقا گاهی اوقات دیده می‌شد در صحبت‌هایشان از یكی از افرادی كه در دور و برشان بودند، می‌گفتند: فعلًا از رفقا هستند!

 می‌گفتیم اوه اوه اوه! می‌گفتند فعلًا، یك دفعه گوشمان خلاصه تیر می‌كشید، بعد از یك مدت معلوم می شد كه سرّ این تعبیر بالاخره چون بوده است!

 یا می‌گفتند: فعلًا كه ما با ایشان هستیم، فعلًا كه ...

 بله ... یا مثلًا یك تأملی می‌كردند: خدا عاقبت همه‌مان را ختم به خیر كند!

ـ ا؟! این چه شد قضیه؟! یا مثلًا صحبتی چیزی ...

 بعد از یك دفعه ده سال می‌دیدیم ا طرف تقش درآمد! یا مثلًا بعد از پانزده سال می‌دیدیم چه شد، فلان و این حرف‌ها، یاد آن «خدا عاقبتمان را به خیر كند» می‌افتادیم!

 حالا این‌ها می‌دانند، آن‌ها خبر دارند. همچین می‌گیرند با تو می‌خندند انگار اوه اوه اوه یار غاری هستی كه اصلًا خدا هم نمی‌تواند جدایتان كند! بعد همچین ... ا! یك دفعه چه شد این‌طور شد؟! این‌ها همه چیست؟ این‌ها همه رعایت عالم ظاهر و عالم تكلیف است، با هركسی به مقدار وسع خود و در افق خود.

 ما نه! ما همینطور هردنبیلی خلاصه! به این چیزها كاری نداریم.

 عرض كنم حضورتان كه یك روایت است در تفسیر عیاشی، از رفاعه است، قال: سئلت أباعبدالله عن قَوْلِ الله تَعَالَی وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلة أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلي قَالَ نَعَمْ لِلَّهِ الْحُجَّه عَلَة جَمِیعِ خَلْقِهِ أَخَذَهُمْ یوْمَ أَخَذَ الْمِیثَاقَ هَكَذَا قَبَضَ یدَه[[12]](#footnote-12)

دستشان را حضرت به همدیگر زدند، گره كردند.

 این حكایت از این مسئله می‌كند. در این‌جا البته روایات دیگری هم هست، بله در تفسیر قمّی هم یك روایتی هست اصلًا صراحتش هم بسیار بیشتر است:

 وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيتَهُمْ ـ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلة أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلي» قُلْتُ مُعَاینَه كَانَ هَذا؟ ابن مسكان از امام می‌پرسد این در معاینه بوده؟ در حضور بوده؟

 حضرت می‌فرمایند كه بله، این قضیه روشن بوده و برای همه این تخاطب انجام شده. فَثَبَتَتِ الْمَعْرِفَه وَ نَسُوا الْمَوْقِف

 یادشان رفته آن موقع چه بوده. آن معرفت ثابت شده، ولی موقفش كه كجا بوده، برای این‌ها خدا فراموشی می‌آورد. یادشان می برد. وَ سَیذْكُرُونَه[[13]](#footnote-13)

 بعداً روز قیامت یادشان می‌آورد، یا وقتی از این دنیا می‌روند متوجه می‌شوند.

 یا این‌كه برای آن‌هایی كه به مراتب می‌رسند، آن موقف را یاد می‌آورند. لذا دیگر در این‌جا عرض كردم خیلی مطالب هست، در این‌جا، محیی‌الدّین در فتوحات[[14]](#footnote-14) و در فصوص[[15]](#footnote-15) مسائلی دارند. و همانطور آنچه را كه خود بنده از بزرگان شنیده‌ام نسبت به خودشان و نسبت به اساتیدشان، حكایت از این می‌كند كه آن افراد در سیر و سلوك، سالك وقتی آن حقائق ربوبی را مشاهده می‌كند، متوجه می‌شود كه این‌ها را قبلًا دیده. وقتی كه وارد یك عالم می‌شود، برایش دهشت‌ناك نیست، برایش عجیب و غریب نیست: عجب! مثل این‌كه این‌جا آشنا بوده‌ایم‌ها! مثل این‌كه قبلًا این‌جا آمده‌ایم[[16]](#footnote-16)!

 دیده شده، بعضی از افراد حتی به خود من هم گفته‌اند. مثلًا رفته‌اندقبل از این‌كه ببیند رفته‌اند یك منزلی را خریده‌اند، وقتی وارد منزل شده‌اند گفته‌اند: این منزل چقدر به نظر ما آشنا می‌آید! این اتاق‌هایش، این هالش، این حیاطهایش!

 یك دفعه یادشان می‌آید ا! دو سال پیش یك خوابی دیده‌اند، این همان است! مثلًا همان خوابی كه دو سال پیش دیده الآن می‌بیند كه این منزل همان است، در ذهن آشنا می‌آید، غریبه نمی‌آید مثلًا احساس غربت كند و خیلی افراد، حتی در موارد دیگر هم غیر از منزل و این‌ها هم فرض كنید كه یك همچنین مسائلی هست كه آشنا می‌آید، مثلا طرف! عجب! ما با هم قبلًا هم مثل این‌كه یك دفعه دیگر هم ... دو دفعه خواندیم! یك دفعه قبلًا خواندیم! یك دفعه قبلًا خواندیم، یك دفعه حالا، و تو كجا بودی؟!

 از این چیزها، از این مسائل هست كه برای انسان چگونه آن‌چه را كه به منصه ظهور می‌رسد، مأنوس جلوه می‌كند، نه نامأنوس. مأنوس است. این أنس مال چیست؟ تا انسان با چیزی قبلًا معرفت نداشته باشد كه انس معنا ندارد! هیچ! این مال یك وادی و آن هم مال یك وادی دیگر.

این انس برای این است كه ...

 حالا اگر انسان به یك رتبه‌ای از ادراك می‌رسد، ان‌شاءالله خدا همه را برساند. كه به هرچیزی كه توجه می‌كند می‌بیند قبلًا اطلاع داشته! خب این اطلاع از كجا بوده؟

 ا! من این را می‌دانستم‌ها!

 یا به یك شخص برخورد می‌كند: آقا ما قبلًا با هم رفیق بودیم! دیده‌اید؟!

 مثلًا آدم با بعضی از افراد كه آشنا می‌شودها ... در روایات هم داریم دیگر. عرض می‌شود كه: الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَه فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَ مَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ.[[17]](#footnote-17)

 آدم به بعضی از افراد می‌رسد انگار بیست سال با این‌ها رفیق بوده! تازه الآن رسیده‌اند! ولی با بعضی افراد بیست سال هست، اما انگار این‌ها را ندیده! هر روز هم با هم حرف می‌زنندها، هر روز هم می‌خندندها، ولی فقط مال همان روز است.

 با یكی تا برخورد می‌كنی: آقا ما شما را كجا دیده‌ایم؟!

 او هم می‌گوید آقا من هم همین‌طور! یك احساسی دارم! ـ البته اصلًا ندیده‌اند! ـ ما یك جا همدیگر را دیده‌ایم!

 خب بله، همان‌جا! همان‌جا! ما همان‌جایی كه این روایت دارد این‌جا حضرت روایت می‌كند ما آن‌جا همدیگر را دیده‌ایم! حالا این‌جا دارد آن ظهورِ این كه آن‌جا دیده‌ایم با هم آن‌جا صحبت كرده‌ایم ...

 وَ سَیذْكُرُونَه.

 حالا یا در روز قیامت، یا این‌كه آن عرض كنم حضورتان كه به واسطه سیر و این‌ها.

 ان‌شاءالله تتمه روایات رانقل می كنیم، چون باز هم روایات هست و بهتر این است كه نسبت به این قضیه از نقطه نظر روائی به طور كل تمام بشود، آن‌وقت دیگر ببینیم كه آیات قرآن نسبت به این قضیه دلالت دارد یا ندارد. و مهم برای ما همین است كه وجود یك همچنین قضیه‌ای و كیفیتش ثابت بشود، حالا یا با آیات ثابت بشود، یا با روایات ثابت بشود، یا در تلفیق هر دو بشود، آن كه دیگر تفاوتی از این نظر ندارد، و همین‌طور كلام بزرگان و عرفاء را هم در این ان‌شاءالله در این زمینه می‌آوریم، تا خدا چه بخواهد.

 اللهم صلّ علی محمد و آل محمّد

1. سوره الأعراف (٧) آيه ١٧٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. الکافى ج ١ ص ٤٣٦ و ٤٣٧ حديث ٢ وتفسيرشريف الميزان ج ٨ ص ٣٤٠ و ٣٤١ طبع دارالکتب الإسلاميه [↑](#footnote-ref-2)
3. رجوع شودبه معادشناسى ج ٣ مجلس شانزدهم واجماع ازمنظرنقدونظرص ٩٧ تا ١٠٨ وجلسات شرح حديث شريف عنوان بصرى جلسه ١٤٨ وروح مجردص ٣٤٦ تا ٣٥١ وحريم قدس ص ٢٤ و ٢٥ [↑](#footnote-ref-3)
4. رجوع شودبه مجموعه مصاحبه هادررابطه باشخصيت مرحوم آقاى حاج سيدهاشم حدادرضوان الله عليه جلسه دوَم [↑](#footnote-ref-4)
5. امام شناسى ج ٢ ص ١٠٠ و ١٠١ [↑](#footnote-ref-5)
6. تفسيرشريف الميزان ج ٨ سوره الاعراف ذيل آيه ١٧٤- ١٧٢ بحث روايى ص ٣٣٨ تا ٣٤٦ طبع دارالکتب الإسلاميه [↑](#footnote-ref-6)
7. الکافى ج ٢ ص ٨ حديث ١ طبع دارالکتب الإسلاميه [↑](#footnote-ref-7)
8. الکافى ج ٢ ص ١٢ حديث ٢ طبع دارالکتب [↑](#footnote-ref-8)
9. تفسيرالعياشى ج ٢ ص ٤١ حديث ١١٦ [↑](#footnote-ref-9)
10. الکافى ج ١ ص ٢٧٩ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ ع لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئاً وَ لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بِعَهْدٍ مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَه، براى اطلاع بيشتردراين موضوع رجوع شودبه کتاب شريف افق وحى‌ص ١٣٧ تا ١٣٩ [↑](#footnote-ref-10)
11. براى اطلاع بيشتردرموردکلام خواجه رضوان الله عليه رجوع شودبه کتاب اسرارالصلاة ص ٢٠١ ميرزاجوادملکى تبريزى رضوان الله عليه، فصلٌ فى الخوف عن سوءالخاتمه، طبع انتشارات بيدار- قم [↑](#footnote-ref-11)
12. تفسيرالعياشى ج ٢ ص ٣٧ حديث ١٠٣ [↑](#footnote-ref-12)
13. تفسيرالقمى ج ٢ ص ٢٤٨ [↑](#footnote-ref-13)
14. فتوحات ج ١ الباب الثامن [↑](#footnote-ref-14)
15. فصوص الحکم الفص الإسحاقى [↑](#footnote-ref-15)
16. رجوع شودبه کتاب افق وحى ص ١١١ تا ١١٧ وتفسيرروح البيان وبيان السعادةوابن عربى ذيل آيه ٢٥ سوره البقره [↑](#footnote-ref-16)
17. بحارالأنوارج ٢ ص ٢٦٥ باب ٣٢ حديث ١٨ [↑](#footnote-ref-17)